

# همت و تلاش مرضی در بنیاد امنیت فردی و اجتماع

## از منظر قرآن و روایت

حجة الاسلام و المسلمین مصطفی احمدی قر

■ چکیده:

گسترش انحرافات و بیماریهای اجتماعی از جمله مشکلاتی است که امروزه، گریبانگیر جوامع گشته و ارزشهای دینی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را مورد تهدید قرار داده است. با وجود ساختار جمعیتی جوان در جوامع مختلف و وجود مشکلات عدیده اقتصادی، انحرافات و بیماریها به عنوان یکی از بفرنج ترین و پیچیده ترین مسائل اجتماعی می باشد. چنانچه اخلاق و ارزشهای اجتماعی را هسته اساسی نظم اجتماعی بدانیم، انحرافات و بیماریهای اجتماعی به مفهوم رفتاری که به طور مستمر بر خلاف ارزشها و هنجارهای اجتماعی عمل می کند، آسیبی اجتماعی تلقی می گردد که در پی آن سلب امنیت اخلاقی و منزلتی و اجتماعی را به دنبال دارد. این امر از دیر باز مورد توجه مصلحان اجتماعی و در راس آنها پیامبران، امامان و رهبران الهی قرار گرفته و راهکارهای ویژه ای را براساس تعالیم الهی، برای اصلاح فرد و جامعه ارائه داده اند.

■ کلید واژه: انحرافات اجتماعی، امنیت، جرم و جنایت، جوسازی و تهمت.

■ مقدمه: در ابتدا ناگزیریم که جستاری بر بیماریها و انحرافات مربوط به امنیت جامعه و امنیت منزلتی افراد داشته باشیم؛ چراکه برای تامین امنیت منزلتی افراد و اجتماع باید نسبت به این گونه انحرافات و بیماریها، معرفت و علم پیدا کنیم و سپس به درمان آن بپردازیم. این انحرافات و بیماریها چنین است، بنگرید:

□ ۱- بیماریها و انحرافات مربوط به امنیت جامعه و امنیت منزلتی افراد:

۱-۱-۱ جرم و جنایت علیه دیگران:

◆ ۱-۱-۱ مفهوم شناسی جرم و جنایت: درباره جرم و جنایت تعاریف متعددی ارائه شده است که به طور خلاصه چنین می توان تعریف نمود: جرم عملی است خلاف قانون و مقررات که قانون گذار برای آن مجازات در نظر گرفته است یا به تعبیر دیگر، هر فعل و ترک فعلی که نظم، صلح و آرامش اجتماعی را مختل سازد که بالتبع برای آن مجازاتی تعیین شده باشد.<sup>۱</sup>

◆ ۱-۱-۲ انگیزه های جرم و جنایت علیه دیگران:

◆ ۱-۱-۲-۱ خود محوری و خود شگفتی: یکی از مهمترین انگیزه های جرم و جنایت علیه دیگران در اجتماع، خود محوری و خود شگفتی افراد مجرم است. بدین سان که آنان با محور قرار دادن خود در عرصه



می‌فرماید: "این به خاطر آن است که آنها می‌گویند ما در برابر امین (غیر اهل کتاب مسئول نیستیم)" (ذکر بآئیم قالوا لیس علیک فی التأمین سبیل). "امین" به معنی افراد درس نخوانده و بی سواد است، ولی منظور آنها مشرکان عرب و اعراب بود که معمولاً از خواندن و نوشتن آگاهی نداشتند و یا اینکه منظور آنها تمام کسانی بود که از خواندن تورات و انجیل بی بهره بودند. آری آنها با این خود برتری و امتیاز دروغین به خود حق می‌دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان، تملک کنند.

بی شک این منطق از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناک‌تر بود، زیرا اگر افراد خائن، کار خود را غلط بدانند لا اقل مرتکب یک گناه‌اند اما اگر در این کار خود را صاحب حق بدانند گناه بزرگ‌تری مرتکب شده‌اند. قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می‌گوید: "آنها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند" (و یقولون عیبی الله الکذب و هم ینسبون). آنها به خوبی می‌دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغهایی را می‌ساختند و به خدا نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup>

۱-۲-۲-۱ هوس زندگی: یکی از مهمترین انگیزه‌های جرم و جنایت علیه دیگران در عرصه جامعه، هوس زندگی مجرمین و جنایتکاران است چراکه آنان برای حفظ منافع دنیوی و مادیشان از هیچ تلاشی بر نمی‌تابند حتی اگر آن امر، جرم و جنایت بر علیه دیگران باشد. قرآن کریم این موضوع را چنین ترسیم می‌کند:

«لقد أخذنا ميثاق بني اسرائيل و أرسلنا إليهم رسلاً كلما جاءهم رسول بما لا تهوى أنفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون؛ ما از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم و بسوی آنها پیغمبرانی فرستادیم هر چه را پیغمبران بسوی آنها آوردند که مطابق میل آنان نبود بعضی او را تکذیب کردند و طایفه دیگر پیغمبران را بقتل رسانیدند»<sup>۲</sup>.

در آیات قبل در سوره بقره و اوائل همین سوره اشاره به پیمان مؤکدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود شده است، در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده و می‌فرماید: "ما پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم و پیامبرانی برای هدایت آنها و مطالبه وفای به این پیمان، به سوی آنان فرستادیم" «لقد أخذنا ميثاق بني اسرائيل و أرسلنا إليهم رسلاً» به نظر می‌رسد که این پیمان، عمل به آنچه خدا بر آنها نازل کرده بود، می‌باشد. سپس اضافه می‌کند که آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند، بلکه "هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف تمایلات و هوی و هوسهای آنها می‌آورد، به شدیدترین مبارزه بر ضد او دست می‌زدند، جمعی را تکذیب می‌کردند و جمعی را که با تکذیب نمی‌توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند به قتل می‌رساندند" «کذبوا و فریقا یقتلون» «لا تهوى أنفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون». و این است راه و رسم افراد منحرف خود خواه، که بجای پیروی از رهبرانشان، اصرار دارند رهبران، تابع تمایلات و خواسته‌هایشان باشند، و در غیر این صورت رهبری و حتی حق حیات برای آنان قائل نیستند. در جمله فوق "کذبوا" به صورت ماضی و "یقتلون" به صورت مضارع آمده



است، ممکن است علت آن علاوه بر ملاحظه تناسب لفظی آخر آیات قبل و بعد، که همگی به صورت مضارع آمده است، این باشد که به حکم دلالت فعل مضارع بر استمرار، می‌خواهد ادامه این روح را در آنها بیان کند که تکذیب و قتل پیامبران یک حادثه اتفاقی در زندگی آنها نبود، بلکه به صورت یک برنامه و مکتب در آمده بود.<sup>۱</sup>

۱-۲-۳- ترس از فقر: امور معیشتی و اقتصادی، نقش بسزایی در اعمال و رفتار افراد در جامعه دارد. یکی از معضلات اقتصادی، فقر می‌باشد. گروهی، برای فرار از این معضل، دست به دامن جنایات فجیع و دردناکی می‌شوند. نمونه‌ای از این جنایات که در جامعه اعراب جاهلی به وفور مشاهده می‌شد و به یک سنت تبدیل شده بود، پدیده شوم و زشت، زنده به گور کردن فرزندان، از ترس فقر بود. قرآن کریم این مهم را چنین ترسیم می‌نماید، بنگرید: ((وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِفْلَاقٍ بَعَثْنَا نَارُفَهُمْ وَآبَائَهُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً)) از ترس فقر و بی‌چیزی فرزندان خود را زنده بگور نکنید ما آنها و شما را روزی می‌دهیم کشتن اطفال از گناهان کبیره و معاصی بزرگ است)).<sup>۲</sup> از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن قدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دل‌بند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند. در اینکه عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می‌کرد، و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می‌رساند در میان مفسران گفتگو است. بعضی معتقدند اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می‌دادند یکی اینکه مبادا در آینده در جنگها به اسارت دشمنان در آیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد!! دیگر اینکه فشار فقر و عدم توانایی بر تامین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می‌شد، چرا که دختر در آن جامعه تولید کننده نبوده بلکه غالباً مصرف کننده محسوب می‌شد. درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می‌نگریست و حاضر به از دست دادن آنها نبود.

بعضی دیگر عقیده دارند که آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می‌گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد. ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قتلهم) می‌تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می‌رسد. اما اینکه گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه‌ای محسوب می‌شدند کاملاً صحیح است، ولی این در صورتی است که توانایی بر هزینه آنها در کوتاه مدت داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیحتر به نظر می‌رسد).



رهبری خلق به سن و مال است و یا به رقابت‌های کودکانه قبایل، و خدا نیز موظف است که رعایت این رقابت‌های مضحک و بی اساس را داشته باشد و بر آن صحنه بگذارد، رقابت‌هایی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق سرچشمه می‌گیرد.

قرآن پاسخ روشنی و قاطعی بدانها داده و چنین می‌گوید که لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند! زیرا "خداوند از همه بهتر می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد" *"اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ"*، و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می‌گوید: "به زودی این گنهکاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند، گرفتار کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد" *"سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا عَذَابُ اللَّهِ وَ عَذَابُهُ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَسْكُرُونَ"* این خود خواهان و جنایت کاران می‌خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آنها را آن چنان "تحقیر" خواهد کرد که دردناکترین شکنجه‌های روحی را احساس کنند، بعلاوه چون تلاش آنها در راه باطل زیاد و "شدید" بود کیفر و عذاب آنها نیز "شدید" خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱۰۰۱-۲۰۲-۲۰۱ حق ستیزی: از دیگر پیامدهای جرم و جنایت بر علیه دیگران، حق ستیزی در برابر دعوت مصلحان اجتماعی و در صدر آنان پیامبران و معصومین، می‌باشد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: *"وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا"*؛ و این چنین ما برای هر پیغمبر و رسولی دشمن و بدخواهی از تبهکاران قوم خودش قرار دادیم و برای هدایت و یاری تو فقط پروردگارت کفایت خواهد نمود.<sup>۲</sup>

بدین سان آیه فوق این مهم را گوشزد می‌کند که همواره در برابر دعوت مصلحان اجتماعی، جنایتکاران و تبهکارانی وجود دارند که به کارشکنی و حق ستیزی مشغول هستند. آری امروز هم پیامبر فریاد می‌زند: "خدایا! قوم من قرآن را مهجور داشتند! مهجور از نظر مغز و محتوا، متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه‌های سازنده‌اش! در ادامه، آیه برای دل‌داری پیامبر گرامی اسلام که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود، می‌فرماید: "و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم" *"وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ"*، فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده‌ای، همه پیامبران در چنین شرایطی قرار داشتند که گروهی از "مجرمان" به مخالفت آنها برمی‌خاستند و کمر دشمنی آنان را می‌بستند. ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی "همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور تو است" *"وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا"* . نه وسوسه‌های آنها می‌تواند تو را گمراه سازد چرا که هدایت خدا است، و نه توطئه‌های آنها می‌تواند تو را در هم بشکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش

ما فوق همه قدرتها است.<sup>۳</sup>

۱. تک‌ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۳۱-۴۳۲.

۲. تک‌ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۸.



۳۰۲-۱۰۱-۱ محرومیت از خروج و رستگاری: جنایتکاران و مجرمان، به شرط بقاء در جرم و جنایت، هرگز به رستگاری نخواهند رسید. خداوند متعال در سوره یونس، آیه ۱۷، بالاترین وزشت ترین نوع ظلم و جنایت را افترا بستن بر خداوند می داند و پیامد آن را محرومیت از روج و رستگاری، قلمداد می کند. بنگرید: «افْسَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»؛ ستمکارتر از آنکه بخداوند افترا بسته و یا آنکه آیات خداوندی را تکذیب مینمایند کیست؟ محققا تبه کاران و مجرمین رستگاری پیدا نخواهند نمود.<sup>۱</sup>

۴-۲۰۱-۱ ندامت و پشیمانی: عاقبت و فرجام جرم و جنایت علیه دیگران، چیزی جز ندامت و پشیمانی نیست. قرآن کریم صحنه ای از روز قیامت را به تصویر می کشد که در آن مجرمین و پیروان آنان سخت پشیمان شده اند. و آرزوی بازگشت به این دنیا و انجام اعمال صالح را دارند، بنگرید: «وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا الرِّجْسَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ لَنَا مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَلَاسِغِيرٍ عَلَيْهِمْ فَلَوْلَا أَنْ لَنَا كِرَاهٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ ما را مردم گمراه و تبهکار از راه منحرف نموده بضلالت انداختند و ما در این روز بدبختی نه شفیی داریم و نه دوست و رفیقی داریم که از ما حمایت و پشتیبانی نمایند پس ای کاش باز هم ما بد دنیا برمی گشتیم تا از مؤمنان باشیم.<sup>۲</sup> این احتمال نیز دارد که منظور از مجرمان، شیاطین یا نیاکان گمراهشان باشند که آنها را به این راه کشاندند.<sup>۳</sup>

۲۰۱-۱ جو سازی و شایعه پراکنی:

۱۰۲-۱ عوامل و زمینه های جو سازی و شایعه پراکنی در اجتماع:

۱۰۱-۱۰۲-۱ حق ستیزی، تعصب و استکبار: یکی از مهمترین زمینه های شایعه پراکنی یا جو سازی کاذب در جامعه، حق ستیزی، تعصب و استکبار است بدین معنا که جامعه ای که در آن حق ستیزی و تعصب رواج داشته باشد باید خود را آماده این گونه انحرافات کند. و با رواج شایعه پراکنی و جو سازی کاذب در جامعه، دیگر آن جامعه رنگ و بوی آرامش و امنیت را به خود نخواهد دید. قرآن کریم نمونه ای از این گونه جو سازی را که نتیجه حق ستیزی، تعصب و استکبار است را چنین ترسیم می کند. بنگرید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ نادانان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا معجزه ای بر ما نمی آید؟ پیشینان نیز چنین سخنانی می گفتند. دلهاشان همانند یکدیگر است. ما برای آنان که به یقین رسیده اند، آیات را بیان کرده ایم.<sup>۴</sup>

در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (آنها که نمی دانند) یاد کرده، دو در خواست غیر منطقی داشتند که هدف و انگیزه آنان با این دو درخواست، نوعی جو سازی علیه دعوت مصلحان اجتماعی به توحید در جامعه، می باشد: ۱- چرا خداوند مستقیما با ما سخن نمی گوید؟ ۲- چرا آیه ای بر خود ما نازل نمی شود؟ قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه که در واقع پشت آن نوعی جو سازی نهفته است چنین می گوید: "پیشینان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما



آیات و نشانه‌ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم" (کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم فذنبنا آيات لقوم یوقنون). اگر برآستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیما و مستقلا آیاتی نازل شود؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه ۵۲ نیز می‌خوانیم: *بل یرید کل امرئ منهم ان یؤتی صخفاً منشرذاً*" هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد!"

اصولاً این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولاً اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می‌شود، کاملاً ممکن است. ثانیاً- نزول آیات و معجزات بر هر شخص ممکن نیست و یک نوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن می‌ماند که تمام سیم‌های شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابل‌های قوی منتقل می‌شود به آنها نیز منتقل گردد، مسلماً این انتظار، انتظار ناروا و ناهنجاری است. آن مهندسی که آن سیمها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده، سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می‌گیرند و بعضی با واسطه و با ولتاژهای مختلف.<sup>۱</sup>

۲۰۰۱-۲۰۰۲ شرک و معاد ناباوری: معاد ناباوری و شرک از مهمترین زمینه های جوسازی در جامعه است. چراکه بسیاری از کفار، مشرکین و منافقین، جهت رسیدن به مقاصد شوم خود و برهم زدن آرامش روانی جامعه، دست به دامن شایعه و جوسازیهای کاذب می‌شوند. قرآن کریم به آنانیکه چنین اهداف شومی را در سر می‌پروراند، وعده عذاب داده و می‌فرماید: ((و هو الذی خلق السموات و الأرض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم انکم احسن عملاً و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و لئن اخرجنا عنهم العذاب الی ائمه مغدوده لیقولن ما یحسبه الا یوم یأتیهم لیس مضروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به ینتھرون؛ اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود. تا بیازماید کدام یک از شما به عمل نیکوتر است. و اگر بگویی که بعد از مرگ زنده می‌شوید، کافران گویند که این جز جادویی آشکار نیست. و اگر چندگاهی عذابشان را به تأخیر بيفکنیم می‌پرسند: چه چیز مانع آن شده است؟ آگاه باشید چون عذابشان فرا رسد، آن را باز نگردانند، و آنچه مسخره‌اش می‌کردند آنان را در بر خواهد گرفت)).<sup>۲</sup>

مطلبی که در این آیه بدان اشاره شده و دستمایه مشرکان جهت ایجاد جوسازی است، مساله "معاد" می‌باشد که پیوند ناگسستنی با مساله آفرینش جهان و بیان هدف خلقت دارد، زیرا آفرینش جهان هدفش تکامل انسانها





است، و تکامل انسانها به خاطر آماده شدن برای زندگی در یک جهان وسیعتر و متکامل تر است، لذا می‌گوید: "اگر به آنها بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید کافران از روی تعجب می‌گویند: این باور کردنی نیست، این حقیقت و واقعیت ندارد، بلکه این یک سحر آشکار است" (و لَنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ بَيْنِنَا). کلمه "هذا" اشاره به گفتار پیامبر درباره معاد است، یعنی این ادعایی که تو در باره معاد داری سحر آشکاری می‌باشد، بنا بر این کلمه سحر در اینجا به معنی سخن عاری از حقیقت و گفتاری بی‌اساس و به تعبیر ساده، حقه و کلک است، زیرا ساحران غالباً با کار خود چیزهایی را به ناظران نشان می‌دهند که واقعیت و حقیقتی در آن نیست، بنا بر این کلمه "سحر" می‌تواند به معنی هر چیز عاری از حقیقت به کار رود.<sup>۱</sup>

۱-۲-۳۰۱ سلفه گری و نگرانی از تحول : یکی از مهمترین زمینه های جو سازی کاذب در اجتماع، سلطه گری و نگرانی از تحول می باشد. از دیرباز تا کنون جوسازان ، همیشه خود را صاحب اختیار مردم دانسته و تمایل به سلطه گری بر جوامع را در سر می پروراندند. بدین سان همیشه از به وجود آمدن تحول و شکوفایی، ناراحت بوده و با آن به مبارزه می پرداختند. قرآن کریم، جامعه حضرت نوح و جوسازی کافران را چنین ترسیم می کند: ((وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ بَرِيدٌ أَنْ يَنْخَلِعَ عَلَيْكُمْ وَنُوحًا الَّذِي لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ مَقْرُونًا فَرَصَدُوا بِهٖ حَتَّىٰ حَبَسَ حِينَ قَالَتْ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُنتُ مِنْ قَوْمِشِ فَرَسَدْتُمُوهَا فَسَخَطْنَا مَنِ السُّوءِ عَلَيْهَا طَائِفًا مِّنْ رَبِّنَا وَنَجَّيْنَا نُوحًا مِّنْهَا وَجَعَلْنَا الْبَارِئَ عَدُوًّا لِلْكَافِرِينَ كَذَّبُوا بِهِ سَخِرَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَجَعَلَهُمْ سَوَآتٍ وَجَعَلَ اللَّهُ الْكَلْبَ الْكَلْبَةَ الْغَاسِقَةَ الَّتِي كَانَتْ تَكْتُمُ الْعِبْرَانَ إِذْ جَاءَهَا الْعَصْفُ نَحَسَتْ أَفْئِدَتُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَجْعَلْ لِي جَنَّةً يَكُونُ الْغُرَابُ حِمْلًا لِّهَا إِذْ يَجْمَعُ الْغُرَابُ لَهَا بِرَحْمَةِ رَبِّهِ فَحَسِبَتْ أَنَّ لَهَا بُرْجًا وَمَنْعًا لِّهَا لَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِيُنزَلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ حَرًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَكَرِهْتَ الْيُسُوفَ إِذْ يَخْتَصِمُونَ))<sup>۲</sup>

فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید. شما را خداوندی جز او نیست. آیا پروا نمی‌کنید؟ مهران قومش که کافر بودند، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می‌خواست فرشتگانی را می‌فرستاد. ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده‌ایم. او مرد دیوانه‌ای بیش نیست. یک چند بر او صبر کنید. گفت: ای پروردگار من، اکنون که مرا تکذیب می‌کنند، یاریم کن.))<sup>۳</sup>

۱-۲-۳۰۲-۴ نفاق و جهاد گریزی: نفاق و جهاد گریزی از دیگر زمینه های جو سازی و شایعه پراکنی در اجتماع می باشد. منافقین در طول تاریخ برای رسیدن به اهداف شوم و پلید خود از طرق و راههای مختلفی استفاده می‌کردند و یکی از مهمترین آنان، جوسازی و شایعه پراکنی در اجتماع، می باشد. قرآن کریم، نمونه ای از این جو سازی را چنین توصیف می کند: ((إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَزِيرٌ حَكِيمٌ؛ منافقان و آن کسان که در دل بیماری دارند گفتند: اینان را دینشان بفریفته است. و هر کس که به خدا توکل کند او را پیروزمند و حکیم خواهد یافت.))<sup>۴</sup>

در این آیه اشاره به روحیه جمعی از طرفداران لشکر شرک و بت پرستی در صحنه بدر شده است و این چنین آمده است: "در آن هنگام منافقان و آنهایی که در دل آنها بیماری بود می‌گفتند: این مسلمانان به آئین خود مغرور شده‌اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز بگمان پیروزی، و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان، در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می‌شود گام نهاده‌اند" ((إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي



قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينَهُمْ). ولی آنها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از این حقیقت آگاهی ندارند که "هر کس بر خدا توکل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد خداوند او را یاری خواهد کرد، چه اینکه خداوند قادری است که هیچ کس در مقابل او یاری مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد" (و مِنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيَّ اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَيْرُ غَرِيبٍ حَكِيمٌ). در اینکه منظور از "منافقان" و "الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ" چه کسانی بوده‌اند مفسران گفتگوی بسیاری کرده‌اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد، زیرا قرآن مجید در باره منافقان که شرح حال آنها در آغاز سوره بقره آمده است می‌گوید: (( فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتُمْ اللَّهُ مَرَضًا؛ در دل‌های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آنها می‌افزاید)).<sup>۱</sup>

و این گروه یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می‌کردند اما در باطن با آنها نبودند و در بین آنان به جو سازی و شایعه پراکنی مشغول بودند، و یابینکه آنها که در مکه ظاهرا ایمان آورده‌اند، ولی از هجرت به مدینه سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند در تعجب فرو رفتند و شروع به جو سازی علیه مسلمین پرداختند و گفتند این جمعیت مسلمانان فریب دین و آئین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آنها خبر می‌دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می‌سازد.<sup>۱</sup>

۳-۱ نسبت ناروا به افراد(تهمت)

۱-۳-۱ زمینه های توسل به تهمت و نسبت ناروا به افراد:

۱-۳-۱-۱ خود محوری و گرایش افراطی به نیکنامی: یکی از مهمترین زمینه های تهمت و نسبت ناروا به افراد، خود محوری فرد است. چرا که اغلب کسانی که این عمل زشت را مرتکب می شوند، گناه خود را به دوش دیگران انداخته و بدانها نسبت می دهند. و ناگفته پیداست که این گناهی آشکار و زشت است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: ((وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا؛ و هر که خود خطا یا گناهی کند آن گناه بی گناهی را بر بدن متهم سازد، هر آینه بار تهمت و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است)).<sup>۲</sup>

در این آیه به اهمیت گناه تهمت زدن نسبت به افرادی گناه اشاره شده است. گناهی را که انسان مرتکب می شود و به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی خطیئه و دیگری اثم - در باره تفاوت میان این دو، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر می‌رسد این است که "خطیئه" از "خطا" در اصل به معنی لغزشها و گناهی است که بدون قصد از انسان سر می‌زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه‌ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می‌گیرد، زیرا هیچگونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت



و هم غیر عمدی را شامل می‌شود، ولی اثم معمولاً به گناهان عمدی و اختیاری گفته می‌شود- و در اصل " اثم " به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می‌دارد و از آنجا که گناهان آدمی را از خیرات، باز میدارند به آنها اثم گفته شده است.

ضمناً باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را بمنزله " تیر " قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله " پرتاب بسوی هدف " اشاره به اینکه همانطور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که بمنزله خون او است از بین ببرد، بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند، و تعبیر به احتمال (بر دوش می‌گیرد) نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است! تهمت زدن به بی‌گناه از زشتترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است

در حقیقت رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بی‌گناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می‌شود.<sup>۱</sup>

۱-۳-۱-۲- مردم فریبی با تبلیغات دروغ و جوسازی: یکی از مهمترین زمینه های توسل به تهمت در جامعه، مردم فریبی با تبلیغات دروغ و جوسازی است. برخی از فرصت طلبان، هنگامیکه منافع دنیوی و مادی خویش را در خطر می‌بینند، با تبلیغات و تهدیدهای دروغ، بیهوده و جوسازی های کاذب، که منجر به تهمت های متعدد به مصلحان اجتماعی می‌شود، سعی بر برهم زدن دعوت مصلحان و آشفته‌گی روانی افراد، دارند. قرآن کریم نمونه ای از عوام فریبی فرعون در برابر حضرت موسی را چنین تصویر می‌کند. بنگرید:

«قَالَ فِرْعَوْنُ أَتَمِنْتُمْ بِقَتْلِ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ أَنْ يَحْمِلَ غَضَبِي أَنْ أَدْنِيَ بِكُمْ يَوْمَ الْيَوْمِ الْأَعْلَى أَنْ أَهْبَأْ مِنْكُمْ فَأَخَذْتُمْ حُمُوقًا فَتَقَالُوا نَاقًا فِرْعَوْنُ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ كَأَنَّكَ كَافِرٌ هَتَّاءٌ آخِي»<sup>۲</sup>

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما رخصت دهم به او ایمان آوردید؟ این حيله‌ای است که درباره این شهر اندیشیده‌اید تا مردمش را بیرون کنید. به زودی خواهید دانست»<sup>۲</sup>

هنگامی که ضربه تازه‌ای با پیروزی موسی بر ساحران و ایمان آوردن آنها به موسی، بر ارکان قدرت فرعون فرود آمد، فرعون بسیار متوحش و پریشان شد، زیرا می‌بیند اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد، همه یا بیشتر مردم به موسی ایمان خواهند آورد، و دیگر مسلط شدن بر اوضاع، غیر ممکن خواهد بود، لذا بلافاصله دست به دو ابتکار زد: نخست اتهامی که شاید عوام‌پسند هم بود، به ساحران بست، سپس با شدیدترین تهدید آنها را مورد حمله قرار داد، ولی بر خلاف انتظار فرعون، ساحران آن چنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فرو بردند، و نقشه‌های آنها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر- پایه‌های قدرت لرزان او فرود آمد، که در آیات مورد بحث این صحنه بطور جالبی ترسیم شده است: نخست می‌گوید: " فرعون به ساحران گفت آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او

۱. تک‌ناصر مکارم شیرازی و دیگران. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۱.

۲. اعراف/۱۲۳.



(موسی) ایمان آوردید؟! (قَالَ فِرْعَوْنُ أَمْسَمْتُ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ). و گویا با تعبیر "به" (به او) نظر دارد موسی ع را فوق العاده تحقیر کند، و با جمله قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ شاید می‌خواهد اظهار دارد که من هم حقیقت‌جو و حقیقت‌طلبم، اگر در کار موسی ع واقعیتهایی وجود داشت، خودم به مردم اجازه می‌دادم ایمان بیاورند، ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یک نوع توطئه و تبانی بر ضد مردم مصر در جریان است! بهر حال جمله بالا نشان می‌دهد که فرعون جبار که جنون قدرت‌طلبی همه وجود او را فرا گرفته بود، می‌خواست ادعا کند که نه تنها مردم مصر، حق ندارند بدون اجازه او عملی انجام دهند، یا سخنی بگویند، بلکه بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند.

و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آن چنان برده و اسیر گردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند. سپس فرعون اضافه کرد "این نقشه‌ای است که شما در این شهر کشیده‌اید تا بوسیله آن اهل آن را بیرون کنید" (إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ تُفْهَمُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا). با توجه به آیه ۷۱ سوره طه که می‌گوید: ((إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ)) موسی استاد بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است))، روشن می‌شود که منظور فرعون این است که شما یک تبانی و توطئه حساب شده از مدت‌ها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته‌اید، نه اینکه تنها در این چند روز که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است، ترتیب چنین برنامه‌ای را داده‌اید.

و از اینجا روشن می‌شود که منظور از "مدینه"، مجموع کشور مصر است و به اصطلاح الف و لام به معنی الف و لام جنس می‌باشد و منظور از تَخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا تسلط موسی ع و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده‌ای از آنها به نقاط دور دست است.

و در هر صورت این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام و افراد کاملاً بی اطلاع نمی‌توانستند آن را بپذیرند، زیرا موسی در محیط مصر، حضور نداشت و هیچکس او را با ساحران ندیده بود و اگر استاد معروف آنها باشد باید همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند، و اینها مطالبی نبود که بتوان آنها را به این آسانی مکتوم داشت، زیرا تبانی با یک یا چند نفر بطور مخفیانه امکان دارد اما با هزاران نفر ساحران مصر، که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی داشتند آنهم یک چنین تبانی مهمی، عملاً امکان‌پذیر نبود. سپس فرعون به طور سر بسته اما شدید و محکم آنها را تهدید کرد و گفت: "اما بزودی خواهید فهمید!" (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).<sup>۱</sup>

۲-۲- راهکارهای تامین امنیت منزلتی افراد و امنیت جامعه:

اینک پس از آشنایی با انحرافات و بیماریها، به درمان آن از جانب آموزه‌های اسلامی می‌پردازیم:

۲-۱- راهکارهای مقابله با جرم و جنایت از منظر قرآن و حدیث:



۱-۲- توجه دادن و عبرت گرفتن از سرنوشت جامعه های مجرم: یکی از مهمترین راهکارهای مقابله با جرم و جنایت در جامعه، توجه دادن به سرنوشت جوامع مجرم می باشد. بدین سان افرادی که قصد جنایت بر علیه دیگران را دارند با مشاهده سرنوشت مجرمان و جنایت کاران، دست از این عمل زشت برخواهند داشت. قرآن کریم سرنوشت جوامع را چنین توصیف می نماید: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُخْرَمِينَ)؛ بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون شدن آب فرستادیم ولی باز طریق گردنکشی پیش گرفته و قومی گناهکار شدند)).<sup>۱</sup>

ولی از آنجا که خداوند بدون اتمام حجت کافی، هیچ جمعیتی را کیفر نمی دهد در آیه بعد می فرماید که ما چندین بلا بر آنها نازل کردیم شاید بیدار شوند. نخست "طوفان را بر آنها فرستادیم" (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ) "طوفان" از ماده "طوف" (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است، سپس به هر حادثه ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده، ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلابها و امواج گردنده و کوبنده ای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند (اگر چه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد) سپس "ملخ را بر زراعتها و درختان آنها، مسلط ساخت" (وَ الْجُرَادَ) در روایات وارد شده است، آن چنان ملخ به جان درختان و زراعتها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد، حتی بدن آنها را نیز آزار می داد آن چنان که داد و فریاد آنها بلند شده بود.

هر بار که بلائی فرا می رسید، دست به دامن موسی ع می زدند، تا از خدا بخواهد رفع بلا کند، بعد از طوفان و ملخ خواریگی نیز همین تقاضا را کردند، و موسی ع پذیرفت و بلا برطرف شد، ولی باز دست از لجبایت خویش برنداشتند. بار سوم "قمل" را بر آنها مسلط ساخت (وَ الْقُمَّلَ). در اینکه منظور از "قمل" چیست؟ میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آنها افتاد، و همه را فاسد کرد. هنگامی که امواج این بلا فرو نشست و باز ایمان نیاوردند، بار دیگر خداوند، نسل قورباغه را آن چنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آنها را فرا گرفت (وَ الضَّفَادِعَ) همه جا قورباغه های بزرگ و کوچک، حتی در خانه ها و اطاقها و سفرها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آن چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند. در این هنگام خداوند خون را بر آنها مسلط ساخت (وَالدَّمَ) بعضی گفته اند بیماری رعا ف (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند، ولی بیشتر روایات و مفسران گفته اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود! و در پایان می فرماید: "این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آنها نشان دادیم، اما آنها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سرباز زدند و جمعیت مجرم و گنهکاری بودند" (آیات مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُخْرَمِينَ) در بعضی از روایات می خوانیم که هر کدام از این بلاها، در یک سال واقع می شد یعنی یک سال طوفان و سیلاب، سال دیگر ملخ خواریگی، و سال بعد آفات



مفصلات) صورت گرفت، تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند.

قابل توجه اینکه در روایات می‌خوانیم که این بلاها تنها دامان فرعونیان را می‌گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده، اما قسمتی از آن را می‌توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود، زیرا می‌دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطیها قرار داشت، قصرهای زیبا و خانه‌های مجلل و باغهای خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می‌ساختند و طبعاً به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند، از زمینهای دور افتاده و بیابانها و نقاط کم آب، سهمی می‌رسید. طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیکتر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه‌ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه‌های فرعونیان نمایان شد، و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می‌شود.<sup>۱</sup>

۱-۲- تبری از حرم و مجرم: اگر تمامی افراد جامعه از جرم، جنایت و مجرمین تبری جویند، دیگر اثری از جرم و مجرمین در جامعه نخواهد بود و جامعه از لوث این گناه، پاک خواهد شد.

قرآن کریم در آیات متعددی این مهم را گوشزد می‌نماید، برای نمونه بنگرید:

((أَمْ يَتْلُونَ آفْرَادَ قُلِّ إِنَّ الْفِتْرَةَ فَعَلِيَّ الْإِجْرَامِيَّ وَأَنَا بَرِيٌّ مِمَّا يُجْرَمُونَ؟ آیا می‌گویند من دروغ و افترا می‌زنم نسبت بوحی پروردگارم بگو اگر من دروغ بگویم عقوبت آن گناه بر من است و من از اعمال تبه‌کارانه شما بیزارم)).<sup>۲</sup>

همانطور اشاره گردید<sup>۳</sup> جنایتکاران و مجرمان، به شرط بقاء در جرم و جنایت، هرگز به رستگاری نخواهند رسید. خداوند متعال در سوره یونس، آیه ۱۷، بالاترین وزشت ترین نوع ظلم و جنایت را افترا بستن بر خداوند می‌داند و پیامد آن را محرومیت از روح و رستگاری، قلمداد می‌کند. بدین سان در آیه فوق، از سوی خداوند متعال دستور به تبری پیامبر اکرم نسبت به این گروه داده شده است. البته این نکته حائز اهمیت است که اگر در مجرم روزنه امید و توبه دیده می‌شود باید به او احترام گذاریم و این احساس را به او منتقل نماییم به گونه ای که فرد مجرم بفهمد که رفتاری که او انجام داده، رفتاری ناپسند بوده و از آن برگردد.<sup>۴</sup>

۱-۲-۳- کیفر مجرم، پرتویی از عدل و نعمتی گران: ناگفته پیداست که یکی از مهمترین راهکارهای مقابله با جرم و جنایت، برخورد جدی و کیفر با مجرمان و جنایت کاران است. چراکه طبق موازین شرعی و عدالت اجتماعی، کیفر این گونه افراد که امنیت جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهند، لازم و ضروری است. خداوند متعال این موضوع را چنین مطرح می‌کند، بنگرید: ((أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

؛ آیا مسلمین را با کافرین بدکار یکسان قرار می‌دهیم چگونه شما حکم می‌کنید)).<sup>۵</sup>

۱. نک. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۲۲، ۲۲۴.

۲. هود/۳۵.

۳. نک. ذیل عنوان محرومیت از عروج و رستگاری.

۴. نک. نیمیازقربانی، مهندسی رفتار ارثیابی، ص ۹۵.

۵. قلم/۳۵-۲۶.





پیامبر خود را مخاطب ساخته، می‌گوید: "اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی ترا از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت!" (وَ إِنْ نَطَعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می‌کند و می‌گوید: علت آن این است که آنها بر اساس منطقی و فکر صحیح کار نمی‌کنند، راهنمای آنها یک مشت گمانهای آلوده به هوی و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است" (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ). از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نمی‌تواند راه حق را نشان دهد نتیجه آن، این می‌شود، که راه حق را تنها باید از خداوند گرفت هر چند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند، لذا در آیه دوم دلیل این موضوع را روشن می‌سازد که: "پروردگارت که از همه چیز با خبر و آگاه است و در علم بی‌پایان او کمترین اشتباه راه ندارد، بهتر می‌داند راه ضلالت و هدایت کدام است و گمراهان و هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.<sup>۱</sup>

۲۰۰۲-۳۰ برخورد قاطع با جوسازی و شایعه پراکنی: گام نهایی برای برچیدن جوسازان و شایعه پراکنان، برخورد قاطع با آنان است. چرا که آنان با اعمالشان، قصد برهم زدن نظام اجتماعی و بد بین کردن مردم نسبت به جامعه را دارند و این امر مستلزم برخورد قاطع با آنان و جوسازی و شایعه پراکنی است. قرآن کریم، نمونه ای از این گونه برخورد قاطع را چنین توصیف می‌کند: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنْ كُنْتُمْ كَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)؛ به هر چه مأمور شده‌ای صریح و بلند بگو و از مشرکان رویگردان باش. ما مسخره‌کنندگان را از تو باز می‌داریم آنان که با الله خدای دیگر قائل می‌شوند. پس به زودی خواهند دانست)).<sup>۲</sup>

خداوند متعال فرمان قاطعی به پیامبر می‌دهد و می‌فرماید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده و ساکت مباش، بلکه "آشکار آنچه را مأموریت داری بیان کن" و حقایق دین را با صراحت برملا ساز (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ). و از مشرکان، روی گردان و نسبت به آنها بی‌اعتنایی کن" (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ). "فاصدع" از ماده "صدع" در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق، و یا شکافتن اجسام محکم است، و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است، و به درد سر شدید هم "صداع" می‌گویند، به خاطر اینکه گویی می‌خواهد سر را از هم بشکافت!.<sup>۳</sup> به هر حال اعراض از مشرکان در اینجا یا به معنی بی‌اعتنایی است، و با ترک مبارزه و پیکار با آنها، زیرا در آن زمان هنوز قدرت مسلمانان به مرحله‌ای نرسیده بود که در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند. ولی برخورد قاطع با آنان لازم و ضروری است. سپس خداوند برای تقویت قلب پیامبر (ص) به او اطمینان می‌دهد که در برابر استهزاء کنندگان از وی حمایت می‌کند، می‌فرماید: "ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم" (إِنَّا كَفَيْتُكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ). ذکر این جمله بصورت "فعل ماضی" با اینکه مربوط به آینده است ظاهراً اشاره بر حتمی بودن این حمایت است، یعنی بطور مسلم ما شر آنها را از تو دفع خواهیم کرد، و این

مسأله‌ای است حتمی و تمام شده.

۱. تک‌ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۱۲.  
 ۲. حجر/۹۴-۹۶.  
 ۳. تک‌ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، صص ۱۴۰-۱۴۱.





مسأله‌ای است حتمی و تمام شده.

سپس "مستزه‌ین" را چنین توصیف می‌کند: "آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می‌دهند، ولی به زودی از نتیجه شوم کار خود آگاه خواهند شد" (الذین يجعلون مع الله آخرا سوف يغفلون).<sup>۱</sup> ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد که اینها کسانی هستند که افکار و اعمالشان خود مسخره است، چرا که آن قدر نادان هستند که در برابر خداوندی که آفریننده جهان هستی است معبودی از سنگ و چوب تراشیده‌اند، با این حال می‌خواهند تو را استهزاء کنند! بار دیگر به عنوان دل‌داری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر اضافه می‌کند: "ما می‌دانیم که سخنان آنها سینه تو را تنگ و ناراحت می‌سازد".<sup>۲</sup>

۳-۲ راهکارهای مقابله با تهمت و نسبت ناروا به افراد:

۱-۳-۲ کیفر تهمت و تلاشی برای دفاع از مظلومان: در شرع مبین اسلام برای کسیکه نسبت ناروا به افراد دهد، کیفر و مجازات خاصی تعیین شده است. چرا که در غیر اینصورت، حقوق افراد پایمال شده و نهایتاً این تضعیف حقوق به جامعه تسری داده می‌شود و موجب از بین رفتن آرامش و بهداشت روان افراد و اجتماع می‌شود. تهمت و نسبت ناروا به افراد، در ابعاد گوناگونی مورد بررسی است. به عنوان نمونه، در عرصه سیاست و تهمت به زمامداران حکومت اسلامی، که بالاترین و زشت‌ترین نوع تهمت هاست و مجازات شدیدی برای آن تعبیه شده است. در بعد پایین تر، مثل اتهام به فرد در زنا، لواط، سرقت و... که البته مجازات شدیدی برای آن در نظر گرفته شده است. قرآن کریم، نمونه‌ای از کیفر تهمت و دفاع از مظلومان را چنین ترسیم می‌نماید، بنگرید: (و الذین یؤمنون بالمخصنات ثم ینآوینا یا زینعه شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة أبدا و أولئک هم الفاسقون) کسانی را که زنان عقیف را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد نمی‌آورند، هشتاد ضربه بزینید، و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند).<sup>۳</sup> از آنجا که مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده و ممکن است این موضوع دستاویزی برای افراد مغرض و بی‌تقوا شود که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می‌کند، تا حیثیت و حرمت خانواده‌های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می‌گوید: "کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می‌کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزینید!" (و الذین یؤمنون بالمخصنات ثم ینآوینا یا زینعه شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة، و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند: "و هرگز شهادت آنها را نپذیرید" (و لا تقبلوا لهم شهادة أبدا). "و آنها فاسقند" (و أولئک هم الفاسقون). به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می‌دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه‌دار کنند، بعلاوه داغ فسق نیز بر



پیشانیان می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند. این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است، و همگی از ارزش فوق العاده‌ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می‌کند. ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی‌بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می‌کند، در آیه بعد می‌گوید: "مگر کسانی که بعد از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می‌دهد".

۲-۳-۲ مبارزه با جو سازبهای تهمت آلود: ناگفته پیداست که باید با هرگونه جوسازی های تهمت آلود به مبارزه پرداخت. چراکه یکی از فلسفه های بعثت پیامبران این مهم می باشد. و مصلحان اجتماعی همواره برآن بودند که این گونه جوسازها را که موجب آشفتنگی روانی و بی اعتمادی آنان می گشت، درهم شکنند. بدین سان آنان همواره در موقعیتهای مختلف به افشاگری و بصیرت زایی و هدایت مردم، مشغول بودند.<sup>۲</sup>

۲-۳-۲ تلاش برای اعاده حیثیت، تلاشی خرد پذیر و مشروع: یکی از مهمترین راهکارهای مبارزه با تهمت پراکنی، دفع آن با استدلالهای منطقی و تلاش برای اعاده حیثیت در برابر تهمتهای ناروا، می باشد. چرا که این امر تلاشی خرد پذیر و مشروع است و فرد باید خود را از تهمتهای ناروایی که به او نسبت داده شده، برهاند. قرآن کریم، گوشه ای از داستان حضرت یوسف را که وی در مقام دفاع از خویشتن در برابر تهمت های ذلیخا بود، چنین ترسیم می کند: *«وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى فِيكَ رَيْبًا مِّنْ سِوَى ذَٰلِكَ لَئِن لَّمْ يَؤْتِ بِدَلِيلٍ غَدِيرٌ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَانْجُبْ»* <sup>۱</sup> و نیز *«وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى فِيكَ رَيْبًا مِّنْ سِوَى ذَٰلِكَ لَئِن لَّمْ يَؤْتِ بِدَلِيلٍ غَدِيرٌ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَانْجُبْ»* <sup>۲</sup> و نیز *«وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى فِيكَ رَيْبًا مِّنْ سِوَى ذَٰلِكَ لَئِن لَّمْ يَؤْتِ بِدَلِيلٍ غَدِيرٌ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَانْجُبْ»* <sup>۳</sup> و نیز *«وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى فِيكَ رَيْبًا مِّنْ سِوَى ذَٰلِكَ لَئِن لَّمْ يَؤْتِ بِدَلِيلٍ غَدِيرٌ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَانْجُبْ»* <sup>۴</sup>

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۷۰.

۱. نک: انصار مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۷۰.

۲. نک: علاءالدین حجازی، صحیفه الرضا، ص ۸۵.

۳. نک: شعرا/۱۵۲-۲۱۰.

۴. یوسف/۵۰-۵۳.

باتعبیری که یوسف قبل از این برای خواب شاه مصر نمود، شاه و اطرافیانش را مجذوب خود ساخت. او



می‌بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است، و برای آینده نیز برنامه حسابشده‌ای ارائه داده. او اجمالا فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه "دستور داد که او را نزد من آورید".

ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در سیاه چال زندان بودن، اکنون نسیم آزادی می‌وزد، به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی‌آیم تا اینکه تو به سوی صاحب و مالکت باز گردی و از او بررسی آن زناتی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دستهای خود را بریدند به چه دلیل بود؟"

سراغ نیز به شاه رسید و به فرستاده‌اش دستور داد که یوسف را از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لا اقل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست در باره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی گناهی و پاکدامنیش کاملا به ثبوت رسد، و پس از تبرئه سر بلند آزاد گردد. و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می‌گذرد؟ آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است" فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تاثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد لذا فوراً به سراغ زناتی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و "گفت: بگوئید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟" راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟!

در اینجا وجدانهای خفته آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقا به پاکی یوسف گواهی دادند و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم"

همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی آنکه کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سالها شرمندگی و جدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص اینکه او بزرگواری بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سر بسته سخن گفته است. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد "فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است" و من اگر سخنی در باره او گفتم دروغ بوده است دروغ!



همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: "من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که یوسف بدانند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم" چرا که من بعد از گذشتن

این مدت و تجربیاتی که داشته‌ام فهمیده‌ام "خداوند نیرنگ و کید خائنان را هدایت نمی‌کند"

در حقیقت (بنا بر اینکه جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت

اقتضا می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست

اینکه: وجدانش - و احتمالا بقایای علاقه‌اش به یوسف! - به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بپوشاند و

در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند، و دیگر اینکه با گذشت زمان و دیدن درسهای عبرت این

حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند،

به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس

می‌کند و مخصوصا با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش

بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

باز ادامه داد "من هرگز نفس سرکش خویش را تیرنه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بديها

فرمان می‌دهد " مگر آنچه پروردگارم رحم کند" و با حفظ و

کمک او مصون بمانیم و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم" چرا

که پروردگارم غفور و رحیم است"

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- تاج زمان، دانش، مجرم کیست؟ جرم شناسی چیست؟، تهران، کیهان، ۱۳۸۱ش.
- ۳- حجازی، علامه‌الدین، صحیفه الرضا، ندای اسلام، مشهد، بی تا.
- ۴- حلی (محقق حلی)، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، بیروت، انتشارات دارالزهران، ۱۴۱۲ق.
- ۵- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، قم، انتشارات دارالذخایر، ۱۴۱۰ق.
- ۶- خونی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، انتشارات علمیه، ۱۴۰۷ق.
- ۷- سلار دیلمی، ابن علی حمزه بن عبد العزیز، المراسم العلویه، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۵م.
- ۸- عروسی جوزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۹- فخرالمحققین، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات الفوائد، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۱م.
- ۱۰- قربانی، بنیما، مهندسی رفتار ارتباطی، تهران، سینه سرخ، ۱۳۸۰ش.
- ۱۱- مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.